

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۹۱، ص ۹۴-۷۱

حکمت‌های تعلیمی مشترک در شاهنامه فردوسی و نهج‌البلاغه

دکتر عبدالعلی اویسی کهخا *

چکیده:

شاهنامه فردوسی مجموعه‌ای دلپذیر از معارف ارزنده بشری است. دامنه این معارف آنچنان گسترده است که این اثر بزرگ را از زمره آثار حماسی محض فراتر برده و آن را به دایره‌المعارفی از اخلاق، علم و دانش، تعلیم و تربیت، عدل و داد تبدیل کرده است. با اندک تأملی در شاهنامه، تأثیر تعلیمات ادیان الهی را در آن در می‌یابیم اما آنچه در این زمینه بیشتر جلوه‌گری می‌کند، پیوند بسیار عمیق شاهنامه با مبانی اسلام و بهره‌مندی از قرآن و کلام امامان معصوم است. خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه نیز دریای جوشانی از علم، فضل، تعلیم و تربیت و معارف ارزنده بشری است. در این مقاله سعی بر آن است تا نکات تعلیمی مشترک در شاهنامه فردوسی و نهج‌البلاغه امام علی (ع) مورد بررسی قرار گیرد.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان oveisi@lihu.usb.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۱/۳/۱۷

تاریخ وصول ۹۱/۱/۱۵

واژه‌های کلیدی:

ادبیات تعلیمی، شاهنامه، نهج البلاغه، پند و اندرز.

مقدمه:

نهج البلاغه چشمه زاینده و جوشانی است که بعد از قرآن مجید در آسمان علم و ادب و معارف الهی و انسانی، همچون آفتاب پرتوفشانی می‌کند. در این کتاب دلایل و نشانه‌هایی از دانش وسیع و موعظه‌های روشنگر به چشم می‌خورد که نظیر آن در آثار هیچ یک از فیلسوفان بزرگ دیده نمی‌شود. نهج البلاغه دارای ۲۴۱ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۸۰ کلمه قصار است. این مجموعه بی‌نظیر سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشأ بلاغت است و به جهت اشتغال بر نکات تعلیمی و تربیتی مورد اهتمام ادیبان و سخنوران قرار گرفته است. جاحظ، عبدالحمید کاتب، ابن مقفع و ابن نباته موفقیت خود در عرصه سخنوری را مرهون خطبه‌ها و کلمات قصار علی (ع) دانسته‌اند. «سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) همانگونه که بر ادب عربی تأثیر گذاشته، بر ادب فارسی نیز تأثیر فراوان و گسترده داشته است، زیرا در آثار شعرای فارسی زبان پیش از تألیف نهج البلاغه یا هم‌زمان و کمی پس از آن جملات و مطالبی یافت می‌شود که متأثر از کلام امام علی (ع) است.» (راثی، ۱۳۸۳: ۱۶)

در اشعار زیر از رودکی تأثیر کلام نهج البلاغه مشهود است:

این جهان پاک خواب‌کردار است	شناسد که دلش بیدار است
نیک‌ی او به جایگاه بد است	آن شادی او به جای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار	که همه کار او نه هموار است

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۱)

در نهج البلاغه نیز کار دنیا برعکس است:

إِنَّ الدُّنْيَا مَعْكُوسَةٌ مَعْكُوسَةٌ لِدَائِهَا تَغِيصُ وَمَوَاهِبُهَا تَعْصِصُ* (آمدی، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

به راستی که کار دنیا وارونه و ناقص است، گوارایی‌هایش ناگوار، بخشش‌هایش کلوگرفتنی.

در شاهنامه فردوسی خواه در آغاز داستانها و یا هنگام تشریح مضمون پیامها و نامه‌های بزرگان به یکدیگر بارها نکات عبرت‌آموزی بیان شده است. در اینجا است که آشنایان با نهج البلاغه نکات عبرت‌آموز مشترک بین این دو اثر را به خوبی درک می‌کنند. پند و اندرزها مجموعه‌ای از حکمت‌ها و مواظظ و دستورالعمل‌های اخلاقی، دینی و کشوری است که در زمره ادبیات تعلیمی قرار می‌گیرند. پند و اندرز، حاصل تجربه‌هایی است که بشر در طول تاریخ به دست آورده است. بنیاد پند و اندرز بر اخلاق نهاده شده و چون اخلاق شاخه‌ای از حکمت عملی است، پس پند و اندرز نیز از جمله آثار حکمت عملی است. یکی از مباحث قابل توجه در شاهنامه فردوسی اشعار (حکمی-تعلیمی) و نصایح مندرج در این کتاب بزرگ است که به تدریج و در ضمن داستانها بیان شده است. همانگونه که فردوسی در حماسه‌سرایی استادی بی‌بدیل است، در بیان مسائل حکمی و اخلاقی نیز بی‌همتاست. هرچند فردوسی غالباً از زبان پادشاهان و یا قهرمانان داستان سخن می‌گوید اما در حقیقت آفریننده آنها خود اوست. این حکمت‌ها در شاهنامه، اغلب در پایان داستان‌های پادشاهان و پهلوانان در هنگام مرگ یا قتل آنها دیده می‌شود و مهمترین موضوع این حکمت‌ها دنیا است.

ناپایداری دنیا:

شاهنامه نمایش تضاد رنگارنگی است که با سرشت جهان همراه است. فراز و فرود، تلخ و شیرین، کمال و نقصان، خیر و شر و زندگی و مرگ در شاهنامه با هم

در آمیخته‌اند. فردوسی در پایان داستان رستم پس از آنکه جنازه رستم را در دخمه می‌گذارند و در دخمه را می‌بندند، با زبانی حکیمانه به اندرز پرداخته و سرانجام انسان را در این دنیا تصویر کرده است:

بسا رنجه‌ا کز جهان دیده‌اند ز بهر بزرگی پسندیده‌اند
سرانجام بستر جز از خاک نیست ازو بهره زهر است و تریاک نیست
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۹۸)

در جایی دیگر آغاز و فرجام دنیا را رنج می‌داند و کار اصلی انسان را در این جهان نیکی کردن به دیگران می‌داند.

چه جویی همی زین سرای سپنج کز آغاز رنج است و فرجام رنج
بریزی به خاک ار همه ز آهنی اگر دین‌پرستی و آهرمنی
تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای مگر کام یابی به دیگر سرای
(همان: ۶۰۴)

بیان مسائل حکمی و اعتباری در شاهنامه سبب شده است که فردوسی به عظمت فکر و روشنی نظر مورد ستایش قرار گیرد و نکته مهم این است که: فردوسی هیچگاه در اندرزه‌های خود از صراط مستقیم عمل و آزمایش منحرف نشده است. (صفا، ۱۳۸۳: ۲۶۲)

دنیا در نهج‌البلاغه نهایت دیدگاه کوردلان است زیرا که آن سوی دنیا را نمی‌نگرند. آنها چون نگاهشان از دنیا نگذشته است، سرای جاویدان آخرت را نمی‌بینند و تمام توجه آنها معطوف به همین دنیاست. امام علی (ع) در بخشی از نهج‌البلاغه به این نکته اشاره می‌کند:

وَ أَعْذَرِكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنزِلُ قُلْعَةٍ، وَ لَيْسَتْ بِدَارِ بُعْدٍ، قَدْ تَزَيَّنَتْ بِعُرُورِهَا، وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا، دَارُ هَاتِ عَالِي رَيْهَا، فَخَلَطَ حَالَاهَا بِحَرَامِهَا، وَ خَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَ حَيَاتِهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا،... (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۱۵۲)

شما را از دنیاپرستی می‌ترسانم زیرا که منزلگاهی است برای کوچ کردن نه منزلی برای همیشه ماندن. دنیا خود را با غرور زینت داده و با زینت و زیبایی می‌فریبد. دنیا خانه‌ای است که نزد خداوند بی‌مقدار است زیرا که حلال آن با حرام و خوبی آن با بدی و زندگی در آن با مرگ و شیرینی آن با تلخی‌ها درآمیخته است.

در شاهنامه بر بی‌وفایی دنیا تأکید شده است، فردوسی عقیده دارد که انسان نباید فریب دنیا را بخورد زیرا اگر دنیا روزی به انسان روی آورد باز با انسان بر سر جنگ می‌شود و این خاصیت دنیا است:

هم از گردش او نیابی جواز	اگر با تو گردون نشیند به راز
هم او تیرگی و نژندی دهد	هم او تاج و تخت و بلندی دهد
گهی مغز یابی از او گاه پوست	به دشمن همی ماند و هم به دوست
سرانجام خاک است از او جایگاه	سرت گر بساید به ابر سیاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

امام علی (ع) در نهج‌البلاغه خطاب به مردم درباره دنیا می‌فرماید:

فَاحْذَرُوا الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا غَدَارَةٌ غَرَارَةٌ خَدُوعٌ، مُعْطِيَةٌ مُنُوعٌ، مُلْبِسَةٌ تَزُوعٌ، لَا يَدُومُ رَخَاؤُهَا، وَ لَا يَنْقُضِي عَنَاؤُهَا، وَ لَا يَرْكُدُ بِلَاؤُهَا (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۳۳۲)

مردم از دنیا بپرهیزید که خیلی حيله‌گر و فریب‌کار است، بخشنده‌ای باز پس گیرنده و پوشنده‌ای برهنه‌کننده است. آسایش دنیا بی‌دوام و سختی‌هایش بی‌پایان است.

نکات تعلیمی مشترک دیگری که در شاهنامه و نهج‌البلاغه درباره دنیا وجود دارد، عبارتند از:

- دنیا جای پند و عبرت است.

چرا مایه ما همه غفلت است	جهان سر به سر عبرت و حکمت است
بدان ای پسر کاین جهان بی‌وفاست	پر از رنج و تیمار و درد و بلاست

(همان: ۶۴)

- الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ اللِّعَابِ (آمدی، ۱۳۸۷ ج ۲: ۱۴۴): مؤمن نگاه می‌کند، به سوی دنیا به چشم عبرت گرفتن.

- دنیا واژگونه عمل می‌کند

چو دشمش گیری نمایندت مهر و گر دوست خوانی نبینیش چهر
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۴)

مَنْ سَاعَاها فَاتَتْهُ وَ مَنْ قَعَدَ عَنْها وَ اتَتْهُ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۹۲).

کسی که برای دنیا تلاش کند به آن نرسد در حالی که دنیا به رهاکننده آن روی می‌آورد.

- غم خوردن بر دنیا بیهوده است.

ز اندیشه و داد فریادخواه نگر تا که دل را نداری تباه
خردمند مردم چرا غم خورد جهان چون گذاری همی بگذرد
(همان: ۱۰۵۳)

وَالْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۶۹): اندوه خوردن نیمی از پیری است.

- گذرا بودن دنیا

بخور آنچه داری و انده مخور که گیتی سپنج است و ما برگذر
(همان: ۵۹۲)

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ. (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۶۸): دنیا گذرگاه عبور است نه جای ماندن.

تعلیم معارف دینی در شاهنامه و نهج البلاغه

فردوسی شاعری مسلمان و شیعه‌مذهب است. شیعیان از دیدگاه کلامی در بحث توحید با اهل سنت اختلاف نظر دارند. از دیدگاه امام علی (ع) خداوند ذات بی‌همتایی است که پای اندیشه تیزگام در راه شناسایی او لنگ است و مرغ تیزپرواز وهم و گمان قادر

به نشستن بر بام بلند معرفت او نیست. به چشم قابل رؤیت نبوده و از محدودهٔ زمان و مکان و کم و کیف و چند و چون بیرون است. با توجه به دیباچهٔ شاهنامه و تطبیق مندرجات آن با خطبهٔ یک و نود و یک نهج‌البلاغه شباهت نزدیک آن دو آشکار می‌شود.

کزین برتر اندیشه برنگذرد	به نام خداوند جان و خرد
نگارندهٔ برشده گوهر است	ز نام و نشان و گمان برتر است
نینی مرنجان دو بیننده را	به بینندگان آفریننده را
که او برتر از نام و از جایگاه	نیابد بدو نیز اندیشه راه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱)

در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه دربارهٔ عجز انسان از معرفت خدای تعالی آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُبْلَغُ مَدْحَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصَى تَعْمَاهُ الْعَادُونَ، وَلَا يُودَى حَقُّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفَطْنِ، الَّذِي لَيْسَ لَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ لَا نَعَتْ مَوْجُودٌ. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۲۱)

سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند و حسابگران از شمارش نعمتهای او ناتوان و تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند. خدایی که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد.

اساس عقل و دانش، خردورزی است

مهمترین اندیشهٔ حاکم بر شاهنامه خرد و خردگرایی است. انسان از طریق خرد، حقایق را می‌شناسد و آگاهی و شناخت خود را نظام‌مند می‌کند و بدین وسیله به باورها و آگاهی‌های خود انسجام می‌دهد.

فردوسی از بنیانگذاران فرهنگ و اندیشه ایرانی است و مهمترین رکن اندیشه او خردورزی است. تکرار واژه‌ها و مضامین خاص در نزد هر شاعر نشان‌دهنده ارکان اساسی اندیشه و دیدگاه اوست. خرد یکی از واژه‌های مهم و کلیدی شاهنامه است و کاربرد زیاد این واژه، تعلق خاطر فردوسی را به مفاهیم ارزشمند این واژه نشان می‌دهد. مهمترین ویژگی خرد از دیدگاه فردوسی: خداشناسی، دوری از کارهای بد، بردباری، بخشندگی، چیرگی بر اهریمن، کنترل خشم و شرم و حیاست.

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش مر او را به از راه داد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱)

العقل أفضلٌ مرجوٌّ. خرد برترین امید است. (آمدی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۰)
خرد رهنمای و خرد ره‌گشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
(همان)

نهج البلاغه: الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنَجِّي وَالْجَهْلُ يُعْوِي وَيُرْدِي. (آمدی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۵۲)
و مصراع دوم به این جمله اشاره دارد: «و بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً»
(خسروی، ۱۳۶۴: ۱۰۳)

فردوسی در شاهنامه یادآوری می‌کند که غم و شادی انسان از عقل است:
از او شادمانی وزویت غمی است وزویت فزونی وزویت کمی است
(همان)

مصراع اول این بیت به این جمله اشاره دارد: «و بِالْعَقْلِ يُدْرِكُ كُلَّ خَيْرٍ بِإِذْنِ اللَّهِ»
(خسروی، ۱۳۶۴: ۳۶۶)

و در مصراع دوم این جمله مورد نظر بوده است: «إِنَّ التَّوَابَ عَلَيَّ قَدْرَ الْعَقْلِ». (همان: ۱۲)

اهمیت عهد و پیمان

در معارف دینی اسلام و ایران پیش از اسلام بر رعایت عهد و پیمان سفارش شده است:

«در کار، آیین و پیمان دارید راد و راست و متحد راستان باشید.» (عریان، ۱۳۸۲: ۷۲)
در شاهنامه آنگاه که کیکاووس سیاوش را از صلح با تورانیان برحذر می‌دارد،
سیاوش پدر را اندرز می‌دهد که:

بدین‌گونه پیمان که من کرده‌ام به یزدان و سوگندها خورده‌ام
اگر سر بگردانم از راستی فرار آید از هر سوی کاستی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۵)

امام علی در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر درباره اهمیت وفای به عهد و پیمان
می‌فرماید:

وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ... (نهج‌البلاغه،
۱۳۸۶: ۴۱۸)

اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید و یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد
خویش وفادار باش زیرا هیچ یک از واجبات الهی مانند وفای به عهد نیست.
و در جایی دیگر گوید:

وَفَاءُ الذِّمَّةِ زِينَةُ الْكَرَمِ. (آمدی، ۱۳۸۷: ۸۵۳): وفا به پیمانها زیور بزرگواری است:

پرهیز از جنگ و خونریزی

از دیگر مضامین تعلیمی شاهنامه پرهیز از جنگ و خونریزی است. از دیدگاه فردوسی
پادشاهی روی زمین ارزش ریختن قطره خونی بر زمین را ندارد. در رزم دوم رستم و
سهراب، فردوسی از زبان سهراب به رستم اندرز می‌دهد که:

ز کف بفکن این گرز و شمشیر کین بزن جنگ و بیداد را بر زمین
به پیش جهاندار پیمان کنیم دل از جنگ جستن پشیمان کنیم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۷۶)

در نهج البلاغه نیز بر پذیرش صلح و پرهیز از جنگ تأکید شده است:
 وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَىٰ فَإِنَّ فِي الصَّلْحِ رَاحَةً مِّنْ هُمُومِكَ وَ
 أَمْنًا لِّبِلَادِكَ. (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۱۶)

هرگز پیشنهاد صلح دشمن را که خشنودی خداوند در آن است رد مکن که آرامش
 فکری تو و امنیت کشور در صلح تأمین می‌گردد.

پرهیزگاری

تقوا و پرهیزگاری از مهمترین مبانی دین اسلام و شاهنامه فردوسی است. در تعلیمات
 دینی ایران قبل از اسلام بر دوری جستن از گناه بسیار تأکید شده است. به کرفه (خیر،
 نیکی) همداستان و به نیکی سپاسدار و در برابر پتیاره خرسند و به بدبختی شکیب و به
 کارهای فریضه‌ای کوشا باشید. (عریان، ۱۳۸۲: ۶۹) یکی از بلندترین اندرنامه‌های
 پهلوی، یادگار بزرگمهر است که به پندنامه بزرگمهر نیز شهرت دارد. بزرگمهر این
 پندنامه را به یاری و نیروی یزدان برای آنان که صلاحیت پذیرش این پندها را دارند،
 مدون نموده است. در بند ۶ این پندنامه که بر شیوه سؤال و جواب است، آمده: از مردم
 کدام فراختر؟ آنکه بیگناه‌تر. چه کسی بیگناه‌تر؟ آنکه بر قانون یزدان راست‌تر بایستد.
 (استوار باشد) و از قانون دیوان بیشتر پرهیزد. قانون یزدان کدام و قانون دیوان کدام
 است؟ قانون یزدان بهی و قانون دیوان بدتری است. چه چیز بهی و چه چیز بدتری
 است؟ بهی گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک است و بدتری، گفتار بد، کردار بد، پندار
 بد است. (همان: ۱۰۶) در شاهنامه بر دوری جستن از گناه تأکید شده است.

بدو گفت شو دور باش از گناه جهان را همه چون تن خویش خواه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۸۳)

در جای جای نهج البلاغه بر ضرورت تقوا و پرهیزگاری سفارش شده است: **أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى..** (نهج البلاغه، ۹۲:۱۳۸۶) شما بندگان را به تقوای الهی و دوری از گناهان سفارش می‌کنم و در جایی از نافرمانی خداوند در خلوت نیز انسان را منع نموده است: **اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.** (همان: ۵۰۵) از نافرمانی خدا در خلوتها پرهیزید زیرا همان که گواه است داوری کند.

تربیت و علم‌آموزی به فرزندان:

آموختن علم و ادب به فرزندان و تربیت آنها در فرهنگ ایران قبل از اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

اندرز انوشه‌روان آذربادماراسپندان از جمله اندرزننامه‌های بسیار مهم و بلند پهلوی است که با ۱۵۴ بند در صفحات ۵۸ - ۷۱ مجموعه متون پهلوی قرار دارد. ظاهراً این اندرز را آذربادماراسپندان برای فرزند خود تقریر نموده چنانکه در ابتدای متن آمده است: این پیداست که آذرباد را فرزند تنی نبود و از آن پس به درگاه خدا دعا و نیایش کرد. دیرزمانی سر نیامد که آذرباد را فرزند شد و به سبب درست‌خیمی زردشت سپتیمان، او را نیز زردشت نام نهاد و گفت برخیز پسر من تا تو را نیز فرهنگ برآموزم. (عریان، ۱۳۸۲: ۷۷) در همین متن، انوشه‌روان اندرز می‌دهد که اگر تو را پسری باشد به کودکی به دبیرستان ده، چه دبیری چشم‌روشنی است. (همان: ۷۹) عنصرالمعالی نیز فرهنگ و هنر را بهترین میراث برای فرزندان می‌داند و سفارش می‌کند که در فضل و هنر آموختن فرزندان نباید کوتاهی کرد و سپس می‌گوید: نان فرزند ادب آموختن دان و فرهنگ دانستن. (عنصر المعالی، ۱۳۶۲: ۱۵۰)

در شاهنامه فردوسی نیز بر علم‌اندوزی و آموختن علم و ادب در خردسالی برای فرزند تأکید شده است.

سپردن به فرهنگ فرزند خرد که گیتی به نادان نشاید سپرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۸۴)

در نهج البلاغه آمده: وَ لَا مِثْرَاتِ كَالْأَدَبِ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۶۳): هیچ میراثی همچون ادب نیست.

و در جایی دیگر بر علم‌آموزی به موقع فرزندان تأکید شده است: فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ (همان: ۱۳۶)
در فراگیری علم و دانش پیش از آنکه درختش بخشکد اقدام کنید.

توکل بر خداوند:

توکل به معنای تکیه و اعتماد کردن و واگذار کردن امور به خداوند است. توکل نتیجه ایمان به کمال لطف حق و ایمان به حقیقت توحید است. در قرآن کریم آیات فراوانی درباره توکل وجود دارد: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (طلاق: ۳) فردوسی در شاهنامه خداوند را تنها فریادرس می‌داند، سپس بر او توکل می‌کند.

بدو (خداوند) دست یازم که او یار بس ز گیتی نخواهیم فریادرس
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۳۵)

امام علی (ع) در خطبه ۸۶ نهج البلاغه درباره توکل می‌فرماید: وَ اسْتَعِينَهُ قَاهِرًا قَادِرًا وَ اتَوَكَّلْ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۹۲) از او یاری می‌طلبم که توانا و پیروز است و به او توکل می‌کنم چون تنها یاور و کفایت‌کننده است و در جایی دیگر می‌فرماید: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَ مَنْ سَأَلَهُ أَغْطَاهُ (همان: ۱۰۸) هرکس به او توکل کند او را کفایت کند و هرکس از او بخواهد به وی می‌بخشد.

دعا و نیایش:

انسان آنگاه که از اسباب ظاهری و قدرت مادی ناامید می‌شود، روی به درگاه خداوند

می‌آورد و از او استمداد می‌طلبد. اِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (عنکبوت: ۶۵) دعا و نیایش از اعمال شایع در حماسه است. جنگ کاووس شاه با شاه مازندران هفت روز ادامه می‌یابد و در این میان بسیاری از ایرانیان کشته می‌شوند. در هشتمین روز کاووس کلاه از سر برمی‌دارد و برهنه سر در پیشگاه خداوند به نیایش کردن می‌ایستد و از او می‌خواهد تا وی را بر دشمن پیروز گرداند. رستم نیز پس از زمین خوردن در پیکار با سهراب در برابر خداوند به نیایش می‌ایستد و از خداوند می‌خواهد تا وی را به پیروزی رساند.

بدو گفت کاووس یزدان پاک	دل بدسگالت کند چاک چاک
من امشب به پیش جهان‌آفرین	بمالم فراوان دو رخ بر زمین
کزویست پیروزی و دستگاه	به فرمان او تابد از چرخ ماه
کند تازه این بار کام ترا	برآرد به خورشید نام ترا
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۴)

امام علی (ع) درباره دعا و تأثیر آن می‌فرماید: اُدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَاءِ (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۷۱) موج‌های بلا را با دعا برانید.

عدل و داد، محکم‌ترین بنیان است

یکی از بنیانی‌ترین و ازه‌هایی که فردوسی در شاهنامه به کار برده است، واژه داد (عدل) است که پایه و اساس جهان‌بینی فردوسی را تشکیل می‌دهد. او عقیده دارد که جهان زمانی نظام‌مند می‌شود که عدل و داد در آن گسترش پیدا کند. در متون ایران قبل از اسلام آمده است که: به داد و دین باید رفتن. (عریان، ۱۳۸۲: ۶۳) و نیز تأکید شده است که انسان باید پیوسته مراقب اعمال خود باشد تا از صراط عدل و داد دور نشود. «هر روز با خویشتن آمار باید کرد که امروز چه سود و چه زیان؟ چه کرفه (ثواب) و چه

گناه؟ چند در راه نیکو رفته‌ام و چند در راه ناپسند؟» (همان: ۶۴) در شاهنامه، هنگام خداحافظی سام به زال می‌گوید:

چنین گفت مر زال را کای پسر نگر تا نباشی جز از دادگر
همه ساله بر بسته دست از بدی همه روزه بسته ره ایزدی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۳)

شالوده نهج البلاغه را عدالت و عدالت خواهی تشکیل می‌دهد. علی (ع) عدالت خواهی را از هر کار نیک و هر تلاش در راه خدا والاتر می‌داند. او عقیده دارد که عدالت بنیان اصلی زندگی آدمیان است که بدون آن همه چیز بی‌بنیاد است. العَدْلُ أَقْوَى اسَاسٌ، عدل محکم‌ترین بنیان است. هنگامی که زیادبن‌ابییه را به فرمانداری فارس منصوب می‌کند می‌فرماید: اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَ اخْذِرِ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ؛ فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۵۳۰) به عدل عمل کن و از ستم و بیداد بپرهیز که ستم رعیت را به آوارگی و می‌دارد و بیدادگری شمشیر را در میان می‌آورد. در شاهنامه فردوسی هر اندازه از عدل و داد ستایش شده، از ظلم و بیداد نکوهش شده است. همه رویدادهای شاهنامه نمایشی از مقابله داد و بیداد است. پادشاهان دادگر به خواسته و آرزوی خود می‌رسند و بیدادگران به خواری گرفتار می‌شوند: بهرام گور و کسری انوشیروان از پادشاهان دادگرنده و همین دادگری موجب رونق فرمانروایی آنان است. ضحاک و هرمزد و شیروی بیدادگرنده و همین مایه شوربختی آنان است. (سرامی، ۱۳۷۳: ۶۸۸) در داستان بهرام و زن شیردوش، نقش داد و بیداد شاهان را در سرنوشت عمومی کشور به خوبی می‌توان دید:

چو بیدادگر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد بیايست ماه
به پستانها در شود شیر خشک نبويد به نافه درون نیز مشک
زنا و ربا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود

شود خایه در زیر مرغان تباه هر آنکه که بیدادگر گشت شاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۶۴)

در نهج البلاغه در کلامی کوتاه داد و بیداد پادشاهان چنین بیان شده است: إِذَا تَغَيَّرَ
السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۳۸۲). هرگاه پادشاه از حال خویش بگردد،
روزگار دگرگون می‌شود.

فضیلت سکوت و خاموشی:

انسان باید در هنگام سخن گفتن تأمل کند و بیهوده سخن نگوید که اگر در گفتار زمام
اختیار را از دست بدهد، عواقب بد و زیان‌باری به دنبال خواهد داشت. انسان تا سخن
نگفته، سخن در اختیار اوست، اما وقتی از دهان خارج شد، انسان در اختیار اوست.
اساس تعلیمات دینی ایران قبل از اسلام بر پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک است. در
متن‌های پهلوی از قول انوشیروان آمده که: تند و بیهوده‌گو نباش، چه تند و بیهوده‌گو
همانند آتش است که اندر بیشه‌زار افتد. (عریان، ۱۳۸۲: ۸) و هنگامی که از بزرگمهر
حکیم سؤال می‌شود که چه چیز استوارتر است؟ می‌گوید زبان راست‌گفتاران. (همان:
۱۱۴) در متون ایرانی بعد از اسلام نیز بر سخن دانسته گفتن تأکید شده و دانایان هر
سخنی که بر زبان آید، نمی‌گویند. عنصرالمعالی نیز درباره فضیلت سکوت گفته است:
بسیاردان و کم‌گوی باش نه کم‌دان بسیارگوی که گفته‌اند: خاموشی دوم سلامت است و
بسیار گفتن دوم بی‌خردی، از آنکه بسیارگوی اگرچه خردمند باشد، مردمان عامه او را از
جمله بی‌خردان شناسند. (عنصرالمعالی، ۱۳۶۲: ۵۵) سعدی در فضیلت خاموشی می‌گوید:
نادان را به از خاموشی نیست وگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی.

چون نداری کمال فضل آن به که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضیه کند جوز بی مغز را سبک‌ساری
(سعدی، ۱۳۶۲: ۵۴۳)

در شاهنامه فردوسی نیز ابیاتی درباره ارزش سکوت آمده است. این ویژگی در تعلیم اسلامی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد به گونه‌ای که اشتراکات و تشابه محتوایی آنها را در قرآن و نهج البلاغه به خوبی می‌توان یافت.

کسی را که مغزش بود پرشتاب فراوان سخن باشد و دیرسبب
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۸۰)

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ قَلَّ عَقْلُهُ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۵۲۵) کسی که سخنش زیاد شد، عقلش کم می‌شود.

چو گفتار بیهوده بسیار گشت سخنگوی در مردمی خوار گشت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۸۰)

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ قَلَّ حَيَاؤُهُ (الحرانی، ۱۳۵۴: ۹۰) پرحرفی نشانه سبک‌سری و کم‌گویی نشانه عقل است.

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ (همان: ۴۵۴) چون عقل کامل گردد، سخن اندک شود.

قناعت:

قناعت در فرهنگ معین در معنی خرسند بودن به قسمت خود، به مقدار کم بسنده کردن، خشنودی نفس به آنچه از روزی قسمت او می‌شود، به کار رفته است. (معین، ذیل واژه قناعت) در مقابل این فضیلت رفتاری، رذیلت حرص و طمع و آز قرار دارد که انسان را به پستی و دنائت سوق می‌دهد. قناعت از اصول برجسته اخلاقی است که در تعلیمات دینی ایران قبل از اسلام و فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه و ممتازی دارد. در فرهنگ دینی ایران قبل از اسلام آمده است که: آز را با خرسندی و خشم را با سروس و نیاز را با قناعت و دشمنی را با آشستی و دروغ را با راستی بزیند. (عریان، ۱۳۸۲: ۶۹) هنگامی که از بزرگمهر حکیم سؤال می‌شود که از کرفه‌ها (نیکی‌ها،

ثوابها) کدام بهتر است؟ در جواب می‌گوید: خرسندی بر مال (همان: ۱۰۹) قابوس‌نامه نیز درباره ارزش قناعت گفته است: «و بدانچه داری قانع باش که قانعی دوم بی‌نیازی است که هر آن روزی که قسمت تو است آن خود بی‌گمان به تو برسد.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۲: ۱۳۰) سعدی در حکایت اول باب سوم گلستان از زبان خواهنده مغربی می‌گوید: «ای خداوندان نعمت اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت، رسم سؤال از جهان برخاستی:

ای قناعت، توانگرم گردان که و رای تو هیچ نعمت نیست
کنج صبر، اختیار لقمان است هر که را صبر نیست حکمت نیست»
(سعدی، ۱۳۶۲: ۲۴۱)

فردوسی نیز قناعت را توانگری می‌داند:

توانگر شد آن کس که خشنود گشت بدو آز و تیمار او سود گشت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۸۰)

در نهج‌البلاغه در وصف قناعت آمده است:

وَلَا كُنْزَ اغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبَ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقَوْتِ
(نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۵۱۲)

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت و هیچ مالی در فقرزدایی از بین برنده‌تر از رضایت دادن به روزی نیست.

نهج‌البلاغه حرص و آز را بزرگترین بدی در جهان می‌داند که هرکس به آن دچار شود، هلاک می‌شود. مَنْ حَرَصَ عَلَى دُنْيَا هَلَكَ (همان: ۷۲۹): هرکس به دنیا حرص باشد، تباه می‌گردد. حرص و آز باعث خواری انسان است: الطَّامِعُ فِي وُثَاقِ الذُّلِّ. (همان: ۳۰۰) و در جایی دیگر از نهج‌البلاغه در نکوهش حرص و آز آمده است: لَا يَلْقَى الْحَرِيصُ مُسْتَرِيحًا: انسان حریص به آسایش نمی‌رسد. (همان: ۶۷۳)

نکوهش هوا و هوس:

معارف دینی انسان را از اسیر شدن در دام هوا و هوس بر حذر داشته است زیرا چون انسان اسیر نفس شد، رهایی از چنگ آن دشوار است.

تو نشنیدی آن داستان پلنگ بدان ژرف دریا که زد با نهنگ
 که گر بر خرد چیره گردد هوا نیابد ز چنگ هوا کس رها
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۳۳)

امام علی (ع) آن هنگام که مالک اشتر را به فرمانداری مصر می‌گمارد، در نامه‌ای خطاب به او می‌فرماید:

فَأَمَلِكُ هَوَاكَ وَشُحَّ نَفْسِكَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ
 أَوْ كَرِهَتْ (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۰۲) هوای نفس خود را در اختیار بگیر و از آنچه حلال
 نیست خویشتن‌داری کن زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش آن است که در آنچه دوست
 دارد یا برای او خوشایند است، راه انصاف پیمایی. در شاهنامه و نهج‌البلاغه حکمت‌های
 تعلیمی دیگری نیز وجود دارد که ذیلاً به بخشی از آنها به اختصار اشاره می‌شود:
 اندیشه مقدم بر عمل است:

دل مردم کم‌سخن مشکند سگالید هر کار و زان پس کنید
 سخن‌های داننده باید شنید برانداخت باید پس آنکه برید
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۱۲)

اذا عَلَّمْتُمْ و فَاعْمَلُوا و إِذَا تَبَيَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶، ۴۹۶). چون دانستید عمل
 کنید و چون به یقین رسیدید اقدام کنید.

جوینده یابنده است:

به منزل رسید آنکه پوینده بود رهی یافت آنکس که جوینده بود
 (همان، ۱۰۵۶)

– مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۵۱۶) هر آن کس چیزی بجوید، به آن یا به برخی از آن دست می‌یابد.

دوری جستن از کاهلی و سستی:

هر آن کس که بگیرد از کارکرد
همان کاهلی مردم از بددلیست
از او دور شد نام و ننگ و نبرد
هم آواز آن بددلی کاهلیست
(همان، ۱۲۴۹)

– مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيْعَ الْحَقُوقِ (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۰۱): آنکه زمام خود را به دست سستی بسپارد، حقوق خود را خوار سازد.

دوری از مصاحبت با انسان جاهل:

چو دانا تو را دشمن جان بود
به از دوست مردی که نادان بود
(همان، ۱۴۸۰)

– اِيَاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۵۰)

از دوستی و مصاحبت با احمق بر حذر باشید، او می‌خواهد به شما فایده برساند پس ضرر می‌رساند.

ز نادان نیابی جز از بدتری
نگر سوی بی‌دانشان نگروی
(همان، ۱۲۴۰)

– إِحْذَرِ مُجَالَسَةَ الْجَاهِلِ كَمَا تَأْمَنُ مَصَاحِبَةَ الْعَاقِلِ (آمدی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۷۹)

از مصاحبت با نادان پرهیز کن همانگونه که مصاحبت با دانا را امن می‌شماری.

دوری از دروغ:

به دانش بود جان و دل را فروغ نگر تا نگر دی به گرد دروغ
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۹۶)

– جانبوا الكذب فائئهُ مُجانبٌ لِلإیمانِ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۱۰۲): از دروغ برکنار باشید
که با ایمان فاصله دارد.

رازداری و کتمان سر:

چو رازت به شهر آشکارا شود دل بخردان بی‌مدارا شود
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۲۹)

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۷۴): آنکه راز خود را نهان داشت،
اختیار را به دست خویش گذاشت.

– صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ (همان: ۳۶۱): سینه خردمندان صندوق راز اوست.

– اگر خواهی راز تو دشمن نداند، با دوست مگوی. (عنصر المعالی، ۱۳۶۲: ۶۱)

مشورت با خردمندان:

مزن رای جز با خردمند مرد از آیین شاهان پیشین مگرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۴۱)

– مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عَقُولِهَا (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۷۴): هر که با مردمان
مشورت کرد، خود را در خرد آنان شریک کرد.

و لَا ظَهِيرَ كَالْمُسَاوِرَةِ (همان: ۴۶۲): پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نیست.

نتیجه‌گیری:

شاهنامه فردوسی مجموعه‌ای ارزنده از معارف بشری است. این دایرةالمعارف عظیم، مجموعه‌ای ارزشمند از موضوعات حکمی و تعلیمی است. فردوسی بر اساس تفکر خردگرایانه خود، بسیاری از مفاهیم تعلیمی نظیر ناپایداری و گذران بودن دنیا، لزوم عدل و داد در جامعه و دوری از ظلم و بیداد را بیان کرده است. هرچند شاهنامه اثری حماسی است اما مفاهیم اخلاقی و تربیتی همچون پرهیزگاری، قناعت، توکل، نکوهش هوا و هوس، کتمان سر، فضیلت سکوت و تربیت فرزند نیز در آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. با اندک تأملی در شاهنامه درمی‌یابیم که تأثیر تعلیمات ایران باستان در آن روشن و آشکار است. اما آنچه بیش از حد انتظار جلوه‌گری می‌کند، پیوند بسیار عمیق شاهنامه با مبانی اسلام است و این پیوند سبب شده است که فردوسی مفاهیم عام انسانی یا مشترک در بین ادیان را با رنگ و شمایل اسلامی ارائه کند. همین نکته سبب شده است که عده‌ای سرچشمه بسیاری از حکمت‌های شاهنامه را قرآن و نهج‌البلاغه بدانند در حالی که بسیاری از این حکمت‌ها را در منابع ایرانی قبل از اسلام می‌توان پیدا کرد. نهج‌البلاغه نیز حاوی دستورهایی است که باعث رسیدن انسان به کمال سعادت می‌شود. این کتاب نیز مانند بسیاری دیگر از منابع دینی تأثیری شگرف در شاهنامه داشته است. با مقایسه حکمت‌های مشترک در شاهنامه و نهج‌البلاغه می‌توان دریافت که بسیاری از مفاهیم تعلیمی شاهنامه از فرهنگ ایران پیش از اسلام گرفته شده اما در حکمت‌هایی که پایه و اساس آن‌ها معارف اسلامی است تأثیر قرآن و نهج‌البلاغه در شاهنامه آشکارتر است.

منابع:

۱- قرآن کریم.

- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۶). ترجمه سید محمد دشتی، قم: انتشارات دارالفکر.
- ۳- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۸۷). غررالحکم و دررالکلم، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج).
- ۴- الحرانی، ابومحمد حسن بن علی. (۱۳۵۴). تُخَفُّ الْعُقُول، تهران: انتشارات اسلامیه.
- ۵- خسروی، موسی. (۱۳۶۴). مواظ امامان علیهم السلام، تهران: انتشارات اسلامیه.
- ۶- راثی، محسن. (۱۳۸۳). تأثیر نهج البلاغه و کلام امیرالمومنین (ع) در شعر فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- رودکی، جعفر بن محمد. (۱۳۷۳). دیوان رودکی، به تصحیح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: انتشارات توس.
- ۸- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۳). از رنگ گل تا رنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۲). گلستان، به تصحیح و توضیح خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۳). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۱- عریان، سعید. (۱۳۸۲). متن‌های پهلوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- ۱۲- عنصرالمعالی، کیکاووس ابن اسکندر. (۱۳۶۲). گزیده قابوس‌نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، تهران: انتشارات هرمس.
- ۱۴- معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.

References:

1 - Holy Quran.

- 2 - Nahjolbalaghe (1386). Translated by Seyed Mohammad Dashti, Qom Darolfekr publications.
- 3 - Amadi, Abdolvahed. (1387). Ghorrolhekam and Dorrolhekam, Qom: Imam publishing institution (s).
- 4 - Alhrani, Abomohammad Hassan ibn Ali. (1354). Tohaf aloghoul, Tehran: Publications of Islamieh.
- 5- Khosravi, Moosa. (1364). PBUH Imams' sermons, Tehran: Publications of Islamieh.
- 6 - Rastee, Mohsen. (1383). the impact of Nahjolbalaghe and theology of Amiralmomenin in the Persian poetry, Tehran: Amir Kabir Publications.
- 7 - Roudaki, Jafar ibn Mohammad. (1373). Rudaki Diwan, corrected and explained by Manouchehr Danesh pazhouh Tehran: Toos Publication.
- 8 - Sorrami, Ghadamali. (1373). from Flower colors to the suffer of thorn:Tehran: Scientific and Cultural Publishers.
- 9 - Saadi, Mosleh Din. (1362). Golestan, corrected and explained by Khalil Khatib Rahbar, Tehran: Publications Safi Ali Shah.
- 10 - Safa, Zabihollah. (1383). Hemasesarie in Iran, Tehran,: Publishing Ferdous.
- 11 - Oryan, Saeed. (1382). Pahlavi texts, Tehran Cultural Heritage organisation.
- 12 -ONSoralmalee, Kaykavousi Ibne Iskandar . (1362) selections of Qaboosnameh, thanks to the effort of Gholamhossein Yousefi, Tehran: Amir Kabir Publications
- 13 - Ferdousi, A. (1382). Shahnameh based on Moscow publication , Tehran: Hermes Publications.
- 14 - Moein Mohammad. (1375). Moein dictionary, Tehran: Amir Kabir Publications.